



یکشنبه ۹ آذر ۱۴۰۴
طن امروز | شماره ۴۴۷۵

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

تفاوت نگاه

شیخ مفید و شیخ صدوق

در قرن چهارم هجری، شیخ دارای مکتب و مشرب فکری در ۲ نقطه از بلاد اسلامی بود: مکتب بغداد و مکتب قم. این ۲ مکتب در اصل هیچ‌گونه تعارض و تقابلی با یکدیگر نداشتند اما در شیوه نگرش به بحث‌های کلامی، اعتقادی و فقهی تفاوت‌های ویژه‌ای داشتند. نماینده مکتب بغداد شیخ مفید، سیدمرتضی و شیخ طوسی و شاگردان‌شان بودند. ایشان در عین استفاده از احادیث معصومین علیهم‌السلام به روش‌های عقل‌گرایانه و نقادانه هم توجه خاص داشتند. ولی مکتب قم که نماینده آن شیخ صدوق و استاذان و شاگردان او بودند با حدیث‌گرایی و تعبد در روایات، از به کارگیری عقل در موضوعات دینی پرهیز داشتند یا آن را به حداقل رسانیده بودند.

شاید علت این تفاوت ویژگی‌های محیط زندگی این بزرگواران باشد، چون در بغداد شیعیان مستقیماً با اهل تسنن تماس داشتند و باید مسائل را به‌گونه‌ای مطرح می‌کردند که برای آنان قابل پذیرش باشد، ولی در قم چنین نبود و استناد به حدیث معصومین علیهم‌السلام می‌توانست قول فصل باشد.

ابوالفضل هدایتی

الامالی

شیخ صدوق
انتشارات نسیم کوثر - مقدمه جلد ۱ - صفحه ۴

عبدالباسط و یک تکرار خوب قرائت

اختلاف قرائت را بعضی‌ها برای خودنمایی می‌خوانند، یعنی واقعاً هیچ فایده‌ای ندارد؛ قرائت‌های شاذ و ضعیف، قرائت‌های مهجور، گاهی اوقات یک آیه را مثلاً فرض کنید در ۶-۵ قرائت به شکل مختلف تکرار می‌کنند، هیچ فایده‌ای هم ندارد. این‌جور اختلاف قرائت خواندن خیلی مطلوب نیست، بنده هیچ توصیه نمی‌کنم؛ با اینکه بعضی از اختلاف قرائت‌ها خیلی خوب است که حالا من نمونه‌هایش را عرض می‌کنم، بعضی از اختلاف قرائت‌ها خیلی خوب است، اما یک جاهایی هست که اختلاف قرائت – که موجب تکرار می‌شود – هیچ فایده‌ای برای اثرگذاری ندارد؛ هیچ، گاهی اوقات حتی یک مقداری ذهن را دور هم می‌کند، منوجه یک چیزهای دیگر می‌کند اما یک جاهایی خیلی خوب است. من ۲-۳ نمونه را ذکر بکنم: یکی این تلاوت عبدالباسط است در سوره یوسف: «فَبَیْتُ لَکَ»، که همین‌طور پشت سر هم تکرار می‌کند، یعنی منتظر نمی‌ماند که آیه را تمام کند، بعد تکرار کند. «وَ قَالَ فَبَیْتُ لَکَ»، «وَ قَالَ هَبْتُ لَکَ»، او می‌خواهد اهمیت موقعیت حاکمیت، اعتماد و امید واهی آنها به غرب بود. آنها چنان بهشتی را نشان بدهد. اگر همین‌طوری بخواند و عبور کند، یک چنین موقعیت مهمی مورد توجه مستمع قرار نمی‌گیرد. یک جوانی در یک اتاق خلوتی و یک زن آنچنانی‌ای با این اصرار منوجه اوست و او امتناع می‌کند. این اهمیت این مسأله است؛ یعنی می‌خواهد موقعیت را آنچنان مشخص کند در ذهن مخاطب که کانه دارد در مقابل چشم او اتفاق می‌افتد، لذاست که تکرار می‌کند. این‌جور تکرار هم در تلاوت‌های قراء خوب برجسته عرب کم است که همین‌طور بالا‌فصله پشت سر هم تکرار کند. این یک نمونه است. اینجا خوب است؛ اینجا را اگر چنانچه دوستان تمرین کنند و این‌جور عمل کنند و اگر چنانچه مثلاً یک جایی اختلاف قرائتی هنوز وجود دارد، این را بیان کنند، به نظر می‌رسد خیلی خوب است.

سیدعلی حسینی خامنه‌ای
بیانات در محفل انس با قرآن
سوم فروردین ۱۴۰۲

شیطنت‌های ما...

همه چیز رو به راه شده بود. آن وقت از آنجا رفتم و رفتم. سسر تل قراضه حیاط عقیق، آنجا که کفش کهنه‌ها و بطری‌شکسته‌ها و اسباب‌های مندرس و این‌جور چیزها را روی هم ریخته بودند و این ور و آن ور گشتیم و یک لگن رختشویی کهنه حلبی پیدا کردیم و سوزاخ‌هایش را گرفتیم و آوردیمش به زیرزمینی برای اینکه درش آتش بیزیم و پر از آتش کردیم. و رفتم ناشتایی بخوریم و سر راه ۲ تا میخ دراز پیدا کردیم که نام گفت: به درد جیم می‌خورد تا با آن اسم خودش و درددل‌هایش را به روی دیوار زندان بکند و یکی از آنها را گذاشتیم توی جیب دامن خاله سالکی که روی یک صندلی گذاشته شده بود و یکی دیگر را گذاشتیم لای نوار کلاذ عمو سیلاس که روی میز بود، چون از بچه‌ها شنیده بودیم که پدر و مادرشان امروز می‌روند سر وقت سیاه فراری و رفتم ناشتایی خوردم و سر میز، تام یک قاشق کش رفت و انداخت توی جیب عمو سیلاس و خاله سالی هنوز ندیده بود. این بود که ما مجبور شدیم یک کمی صبر کنیم.

و وقتی که آمد، جوشی و با فروخته و غیظ‌آلود آمد و با یک دست فنجان قهوه را برداشت و با دست دیگری توی سر بچه‌ای که دم دست‌تر بود زد و گفت: «برزور را گشتم و پیدا نکردم. سر درنیمار. بالا بگو چه بر سر آن یکی پیرهنش آوردی؟»

دلم هر ی ریخت پایین و یک تکه نان خشک توی گلویم گیر کرد و به سرفه افتادم که نان از حلقم پرید

بیرون و خورد توی چشم یکی از بچه‌ها.

مارک تواین
هکلبری فین
ابراهیم گلستان
انتشارات آگاه - صفحه ۲۶۸

حضرت امیرالمومنین؛

کسی که با نیرنگ و مصیبت خدا، در پی به‌دست آوردن چیزی رود، کمتر به آنچه امید دارد می‌رسد و زودتر به آنچه می‌ترسد، دچار می‌شود.

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیر عامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

روایت «وطن امروز»

از وضعیت این روزهای برزو ارجمند

و احسان کرمی در آمریکا

هیچی ندارها



میلاد جلیل‌زاده

خیلی از چیزهای بدیهی که در زندگی روزمرمان از فرط شنیدن و تکرار برای ما مشکل و شمایل شعاری پیدا کرده‌اند و ممکن است ارتباط واقعی آنها با واقعیت را فراموش کرده باشیم، ممکن است در جایی و در لحظه‌ای دیگر عمق واقعی بودن‌شان را به ما نشان دهند که به‌طور اساسی درباره آنها به مشکل برخورد باشیم. چیزهایی مثل اینکه مادر و پدر و خانواده چقدر مهم هستند، وطن چقدر ارزشمند است و انسانی که از وطنش دور شده همه چیز را از دست داده و امثال اینها... شکوفسکی، زبان‌شناس مشهور روس می‌گفت کسانی که کنار دریا زندگی می‌کنند صدای امواج را نمی‌شنوند. بله! انسان به شرایط عادت می‌کند و بعضی چیزها به قدری بدیهی و همیشگی می‌شوند که دیگر وجودشان حس نمی‌شود، مگر اینکه مدتی از آن چیزها دور شوند. مثلاً آن کسی که ساکن کرانه دریاست، اگر از آنجا دور شود، آنگاه تازه صدای امواج را می‌شنود اما این بار در خاطرهاش، کسی که در گلاب‌گیری کار می‌کند، بوی گلاب را حس نمی‌کند. ماهی که در آب است، قدر آب را نمی‌داند. اینجا ممکن است به نظر شعار برسد اما عده‌ای برای فهمیدن اینکه اتفاقاً همین حرف‌های به ظاهر شعاری چقدر واقعیت دارند، بهای سنگینی پرداختند.

■ **هنرمندان ایرانی و بهای شکست‌های بزرگ**
اشوب‌های سال ۱۴۰۱ در اعلا درجه خود چنین تجربه‌ای برای بخشی از جامعه هنری ایران ایجاد کرد. سال‌ها پیش از این، بارها دیده بودیم که خیلی از این افراد در اوج شهرت و محبوبیت بارها تصمیم به کناره‌گیری از کار هنری گرفته بودند و مدتی بعد دیده می‌شد که پشیمان شده و به حرفه‌شان بازگشتند. این یعنی مثل همان ماهی، وا وقتی در آب بودن قدر موقعیت خود را نمی‌دانستند و نمی‌توانستند تصور کنند که در صورت جدا شدن از آن چندان دوام نخواهند آورد اما این‌ها بعد از هر چند مقداری با سختی اما به هر حال راه برگشت داشت. یعنی اگرچه آن فرد بابت ناپایداری‌اش در تصمیمات و خداحافظی عجولانه، طعنه می‌شنید یا حتی تمسخر می‌شد اما به هر حال می‌توانست برگردد و کار کند اما فاسایی که اشوب‌های سال ۱۴۰۱ به وجود آورد، عده‌ای از هنرمندان ایرانی را در مسیر پرتو بازگشت قرار داد و صدماتی به زندگی آنها وارد کرد که جبران‌ناپذیر است. واقعیت این است که مسأله اصلی فراتر از مخالفت این افراد با حاکمیت، اعتماد و امید واهی آنها به غرب بود. آنها چنان بهشتی را غیب تصور کرده بودند که غایت هر انسان ایرانی را طبیعتاً باید رسیدن به همان جا می‌دانستند؛ حال آنکه بهشت واقعی سرزمین مادری‌شان بود. آنها به سرزمین مادری‌شان پشت کردند و از پشت به آن خنجر زدند اما حالا که معلوم شده است در آن سوی آب‌ها هم برای شدن در بی روی باغ سبز باز نخواهد شد، دیگر پلی نیست که پشت بران ویران نکرده باشند.

■ **ستارگان مهاجر و همه‌چیز از دست داده**
مصرعی از شعر ایرانی هست که شهرت بسیار زیادی دارد

و به عنوان تمثیل درباره خیلی از مسائل، آن را مورد اشاره قرار می‌دهند و جالب اینجاست که حتی به‌طور غیر تمثیلی و عینی هم درباره این افراد مصداق پیدا می‌کند. حمید فرخ‌زاد که در ایران برای خودش برو و بیایی داشت و حتی قبل از فرار در سال ۱۴۰۱، یک میلیارد تومان از دستمزدش را برای بازی در فیلم «گل‌های بلوارده» به عنوان پیش‌پرداخت گرفت و سسر صحنه حاضر نشد، حالا در آمریکا به مسافر کشی افتاده است. اشکان خطیبی به قدری از لحاظ روحی و روانی به هم ریخته و اوضاع مالی‌اش تا اندازه‌ای ویران شده که در فضای مجازی مرتب به این و آن فحاشی‌های ناموسی، کیک می‌کند و همه را در شوک و حیرت فرو برده است. پرستو صالحی بارها جلوی دوربین آمد و جیب و هوار کشید که چقدر اوضاعش در آنجا بد است. محمد عمرانی هم چندی پیش گفت‌وگویی انجام داد و حرف‌هایی درباره وضعیت نابسامانش در کانادا زد که شوکه‌کننده بود. آیا حتی یک نفر از این افراد وقتی عزم مهاجرت داشت، همین وضعیتی را که امروز توصیف می‌کنند تصور می‌کرد یا اینکه تصورات باشکوه دیگری در ذهن آنها وجود داشت؟ آنها مصداق همان شعر معروف شده‌اند که می‌گوید «نه در غرب دلی شاد و نه جایی در وطن دارم». اخیراً احسان کرمی و برزو ارجمند هم صحبت‌هایی کرده‌اند که به نوعی اعتراف در همین زمینه‌ها به حساب می‌آید اما چه سود؟ آنها تمام پل‌های پشت سرشان را خراب کردند و سواً حواشی سیاسی پدید آمده، چنان به عنوان یک هنرمند از خودشان اعتبارزدایی کردند و لایهت کلاس کاری‌شان فروریزخته که دیگر خیلی بعید است بتوانند به وضعیت سابق بازگردند. در این مورد خوب است توجه کنیم که بعضی هنرپیشه‌های قدیمی دیگر با اینکه امکان فعالیت از جایی به بعد برای‌شان فراهم نبود، حرکاتی شبیه به این افراد یعنی صالحی، فرخ‌زاد، عمرانی، کرمی و ارجمند انجام ندادند و به همین دلیل در اوج شکوه و اعتبار از دنیا رفتند.

■ **شکست‌های بی‌دری به غربت**

در مقابل بد نیست به یاد بیاوریم آنهایی که از سال ۱۴۰۱ به بعد به شکل خودخواسته و البته با رُست‌های آزادی‌خواهانه از ایران رفتند، چه رفتاری کردند و چه سرنوشتی پیدا کردند. نهایت فعالیت رسانه‌ای این افراد در خارج از کشور غیر از حضور گاه و بیگاه در رسانه‌ها به عنوان مجری یا مصاحبه‌شونده، تاثیری بود که با دور هم جمع کردن همگی‌شان و اتخاذ یک موضع سفت و سخت سیاسی، تلاش می‌کرد راه را به مرور برای رانداندازی چیزی که خودشان سینمای دور از خانه یا سینمای در تبعید می‌نامیدند باز کنند. در نهایت در ۵ آبان ۱۴۰۲ اعلام شد اجرای نمایش خانه امن به کارگردانی حمید فرخ‌زاد و تهیه‌کنندگی علیرضا امیرقاسمی که قرار بود ۲۱ اکتبر در سالن تیلس سنتر نیویورک روی صحنه برود، به دلیل فروش نرفتن بلیت‌ها لغو شد! گفته می‌شود بلیت‌های فروش‌رفته تنها ۱۵ درصد ظرفیت سالن بود و همین باعث شد از روی صحنه رفتن بازیگران آن جلوگیری شود و پس از آن، سایت تیکت‌مستر که بلیت‌فروشی این نمایش را بر عهده داشت، اعلام کرد مبلغ

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲
نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
info@vatanemrooz.ir
پست الکترونیک: vatanemrooz.ir@
پيام‌رسان: vatanemrooz
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



پرداخت‌شده توسط آن تعداد از تماشاگرانی که بلیت خریده‌اند را بازمی‌گرداند. غیر از حمید فرخ‌زاد، مهناز افشار، برزو ارجمند، بدی کرمی و فرزین صابونی از جمله بازیگران این نمایش بودند که مدیر شبکه ماهواره‌ای طلیش، پس از ناآرامی‌های سال ۱۴۰۱، تهیه‌کنندگی آن را بر عهده گرفت. این شکست واضح البته به جای عبرت گرفتن کسانی که در چنین پروژه‌ای شرکت داشتند، به لجبازی بیشتر آنها و اصرار بر اینکه شکست نخورده‌اند انجامید و کار را به موضوع حیرت‌انگیز این افراد پس از تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران کشاند که یکسره باعث نفرت مردم از آنها شد. آنها پس از این رویدادها نه‌تنها به لحاظ هنری شکست خوردند، بلکه وضعیت‌شان از جهت دیگر هم در خارج از کشور بسیار نابسامان است.

■ **وقتی در غربت معنی خود را از دست می‌دهی**

برزو ارجمند اخیراً یک گفت‌وگوی تصویری داشت که در آن به شرح وضعیتش در خارج از کشور پرداخت. در بخشی از این گفت‌وگو او قطعه شعری را می‌خواند که با قرائت بند آخر آن اشک در گوشه چشمانش می‌غلند. آخرین جمله شعر این است: «گناهت تلخ و افسرده است؟» و ارجمند طوری که انگار به آن جمله پاسخ داده باشد می‌گوید: «اره بله! دل‌م برای خیلی چیزها تنگ می‌شود. بیشتر از همه چیز برای کارم، برای رفقایم، برای شمال...». او ادامه می‌دهد: «در خیلی محکمی را به روی خودم بستم و زندگی‌ام را مخصوصاً به زن و بچهام سخت کردم. من در ۳۰ سال کاری که در ایران کردم، آدم خیلی آرام و بی‌حاشیه‌ای بودم. (آدم‌بم به خارج) از لحاظ مالی خیلی ضرر داشتم برای زندگی‌ام. فشاری که هم‌سرم در ۳-۴ سال گذشته تحمل کرد خیلی سنگین بود». مجری اشاره می‌کند که مهران مدیری یک بار در ایران از او پرسیده بود قصد رفتن از کشور را داری یا نه و ارجمند آنجا پاسخ داد: «من آنجا مینا پیدا نمی‌کنم». ارجمند با یک پوزخند همچنان حرف می‌زند: «من نمی‌کنم و می‌گویم: «من همیشه به دوستام می‌گویم که بی‌معناترین آدم آمریکا هستم. چون ۲۷ سال به‌طور حرفه‌ای در ایران کار کردم و موفق هم بودم و وقتی وارد اینجا شدم، همه در‌ها به رویم بسته شد. وقتی وارد اینجا شدیم، برای همه چیز برنامهریزی کرده بودیم و به اندازه یک سال پول مبراهم بود. من قصد نبود که اینجا کار کنم. قرار بود ایران کار کنم (و در آمریکا زندگی کنم). خیلی کارهای عجیبی اینجا انجام دادم که اصلاً دلم نمی‌خواهد درباره‌شان حرف بزنم، ولی کار کردم، کارهایی که اصلاً باورم نمی‌شود انجام‌شان دادم. خود طلی دلم تنگ می‌شود برای ایران. من آنجا معنی نمی‌دهم. آنجا بزرگ شدم، آنجا به همه چیز رسیدم، اینجا همه چیزم را از دست دادم. من دیگر توان ۲۰ سالگی‌ام را ندارم اما اینجا باید مثل ۲۰ ساله‌ها کار کنم».

■ **از زندگی آرام در ایران تا سختی‌های بی‌پایان در آمریکا**

در مقابل برزو ارجمند، احسان کرمی سعی می‌کند کمی سرسخت‌تر باشد و تا این اندازه صریح به شکست خورده بودن پروازش اعتراف نکند اما نهایتاً او هم نمی‌تواند از بیان چیزهای

سوداگران ترس

اصلاح در چار‌چوب‌های موجود امیدول باشد، با برجسب‌هایی از دایره مردم طرد می‌شود. این فرآیند «سنسایت‌دایی» از بخش بزرگی از جامعه، خشونت کلامی و فیزیکی را تئوریزه می‌کند و جامعه را به مجمعالجزایری از اتاق‌های پژواک متخاصم تبدیل می‌کند. ساکنان هر یک از این جزایر، تنها پژواک صدای خود را می‌شنوند و صدای دیگران را نه به‌عنوان یک نظر مخالف، بلکه به مثابه تهدیدی وجودی تلقی می‌کنند. این فرآیند آتمیزه شدن، دقیقاً همان چیزی است که دشمنان خارجی برای تضعیف یک ملت از درون به آن نیاز دارند. آنها به دنبال جامعه‌ای هستند که شهروندانش یکدیگر را بزرگ‌ترین تهدید بدانند، چون چنین جامعه‌ای برای فروپاشی نیاز به هر دشمن بیرونی ندارد. تراژدی بزرگ این جریان رسانه‌ای، «کشتن امید» است. آنها با انکار سیستماتیک هر دستاورد و تعمیم هر خطا به کل سیستم، انسان ایرانی را به این نتیجه می‌رسانند که آینده‌ای در سرزمین وجود ندارد. این استراتژی «سرزمین سوخته در اذهان» خزن‌ناک‌تر از هر جنگ نظامی است.

■ **چگونه ترس، توانایی حل مسأله را از جامعه می‌گیرد؟**

سنتون فقرات امنیت پایدار «اعتماد عمومی» است. اعتماد، سرمایه‌ای است که قطره‌قطره با کار آمدی، صداقت و شفافیت ساخته می‌شود اما با بمباران دائم ترس و تهدید، خرمن‌خرمن بر باد می‌رود. جامعه‌ای که درامد در وضعیت «زیر قرمز روانی» نگه داشته شود، دچار فرسودگی و استهلاک می‌شود. ترس مزمن، ۲ دانه‌ای؟ آیا با مدیران همراهی کنند با رویدادهای منفای عفت عمومی برخورد کرده‌ای؟ افزون بر آن گزارش عملکرد دولت در حوزه تولید محتوای فاخر، حمایت از پوشاک عفاف‌ناه، اصلاح متون آموزشی، تقویت بنیان‌های معرفتی در مدارس و دانشگاه‌ها و گفتمان‌سازی پیرامون زیبایی‌شناسی حجاب جلست؟ بلکه! نمی‌توان مدعی بود همه مشکل با پلیس حل می‌شود اما این سخن جواز خوبی نیست که دولت در میدان فرهنگ، دست روی دست گذاشته و تنها نظاره‌گر تغییرات عرفی جامعه باشد. فقدان طرح فرهنگی از سوی مدعیان کار فرهنگی، خطایی راهبردی است، چرا که میدان را برای جولان همان رویکرد ماندوبلی کلاماً باز می‌گذارد.

■ **فرجام‌گش**

به عنوان نتیجه‌گیری باید گفت جامعه بسان باغی است که گل‌ها و گیاهان آن با همایان شهروندان برای شکوفایی نیازمند بستر، خاک و نور مناسب هستند. اگر دیدگاه سلبی محض همچون قیچی کردن شاخه‌های هرز همه را نابود کند، باید توجه داشت دیدگاه



نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲
نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
info@vatanemrooz.ir
پست الکترونیک: vatanemrooz.ir@
پيام‌رسان: vatanemrooz
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



خودداری کند که انتهای مسیر را نشان می‌دهد. مجری از او می‌پرسد این تصمیم، یعنی مهاجرت به خارج از کشور، عواقب بدی برای تو داشت یا همه چیز دارد خوب پیش می‌رود؟ او پاسخ می‌دهد: «به لحاظ مالی می‌توانم بگویم طبیعتاً تبعات بسیار سنگینی دارد. من در ایران هم خواننده گروه نوشه بودم، هم بازیگر ۲ سریال خیلی خوب نمایش خانگی بودم. مهم‌ترین استیج‌های مملکت را به من می‌سپردند و اجرا می‌کردم. با آرامش و آسایش کامل پولم را درمی‌آوردم اما در آمریکا زندگی کردن شوخی نیست» مجری در اینجا از او می‌پرسد چه کار می‌کنی و او با پوزخندی تلخ پاسخ می‌دهد «هر کاری بشود» و با خنده‌ای بلندتر می‌گوید «هرچی بار بخورد». کرمی ادامه می‌دهد: «۳ سال دنبال آسایشسر گشتم اما این را به شما بگویم که اصلاً از این خبرها نیست. بگذارید من گلایه‌هایم را هم از جامعه ایرانی خارج از کشور بکنم. یک قسمت پرشماری از ایرانی‌هایی که در آن خطه زندگی می‌کنند، هرچه ویژگی بد آمریکایی‌ها بوده را گرفته‌اند و هرچه ویژگی بد ایرانی‌ها بوده‌ا هم گرفته‌اند. به محض اینکه می‌گویند نتاثر، یعنی نمی‌پرسند کمندی است؟ می‌گویم نه ولی لحظه‌های کم‌دی هم دارد. این اصلاً مد شده است که ما فقط باید برویم در تقسیم و بنوشیم و بی‌خیال باشیم. برای نمایش لیلی که نه‌چون من نوشته‌باشم، بلکه یک نمایش مهم اجتماعی است، هیچ حمایتی نمی‌شود. ایرانی‌هایی که در خارج از کشور نشستند و زندگی می‌کنند، پول درمی‌آورند و رفاه دارند. به هزار روش از دولت آمریکا کمک می‌گیرند، هزار جور مانیتفست برای ای و آن صادر می‌کنند که باید چنین و چنان شود و برای عالم و آدم نسخه صادر می‌کنند اما درست وقتی باید یک قدم برای حمایت بردارند، نمی‌زنند». کرمی اشاره می‌کند حتی اگر از این افراد بخواهد که ببایید یک‌جا جمع بشویم و پرچم ایران را در دست بگیریم، حاضر به انجام این کار نیستند و مجری هم می‌گوید: پرچم ایران را در دست داشتن شاندار است! اینکه وسط پرچم چه پاشا میهم است (یعنی آری در شتر و خورشید یا آرم جمهوری اسلامی)، کرمی در دنباله حرف او می‌گوید: ما اصلاً به همین هم فکر نمی‌کنیم. تو اصلاً هر پرچی دستت باشد، اصلاً بیا و یک گوشه بایست.

به عبارت ساده و سراسرت، احسان کرمی هنوز سعی دارد به آنچه خودش مبارزه‌(!) می‌خواند ادامه بدهد اما برای چه کسی و برای چه؟ او این را هنوز نمی‌تواند به‌درستی توضیح بدهد. او می‌خواهد کسانی که بدترین صفات را به آنها نسبت داده، در آن سوی مرزها همسنگرش باشند تا بتواند در ایران تغییراتی انجام دهد که خود دولت آمریکا و تمام متحدانش به‌رغم همه تلاش‌های‌شان نتوانست‌اند انجام بدهند!

چه خوب بود اگر این افراد بعد از شکست‌هایی که خوردند و صدماتی که به آنها وارد شد، به جای هر کار دیگری صمیمانه و صادقانه به بیان چیزهایی می‌پرداختند که تجربه کرده‌اند تا به این شکل لاف‌های مسیّر را برای افراد دیگری که متمم است در آینده دچار چنین خطاهایی شوند روشن کنند. این می‌توانست هرچند تلخ اما پایانی آبرومندانه‌تر از وضعیت فعلی را برای‌شان رقم بزند.

سوداگران ترس

پایام خطرناک دارد: یا به بی تفاوتی مطلق و کناره‌گیری سیاسی (نوعی بی‌حسی اجتماعی) منجر می‌شود یا به طغیان‌های کور و هیجانی (واکنش‌های بی‌برنامه و پرهزینه). هر دوی این مسیرها برای کشوری که با چالش‌های واقعی اقتصادی و امنیتی روبه‌رو است، زیانبار است. ترس، منابع شناختی و اخلاقی جامعه برای حل مسأله را می‌سوزاند.

توسل به «ترس» برای صید توجه، کوتاه‌ترین و شاید وسوسه‌انگیزترین مسیر برای اقتصاد رسانه است. تبدیل کردن هر چالش به بحرانی آخ‌از زمانی و هر اختلاف نظر به خطری وجودی، شاید برای لحظاتی نرخ کلیک و بازدید را افزایش دهد اما در بلندمدت، اعتماد عمومی، انسجام ملی و مهم‌تر از همه، امید به آینده را به مسلخ می‌برد. با کالایی‌سازی نامنی و تزریق بی‌وقفه اضطراب، جامعه نه‌آنگاه‌تر که خسته‌تر، بی‌تفاوت‌تر و آتمیزه‌تر می‌شود. لازم است از این اقتصاد رسانه‌ای ویرانگر، به سوی «سیاست ساختن» و مسؤلیت‌پذیری اجتماعی گذار کنیم. صرف ترقی رسانه در ظرفیت آن برای توانمند ساختن مخاطب از طریق تحلیل‌های عمیق، چندوجهی و صادقانه نهنفته است. جامعه ایران بیش از آنکه به هشدارهای فلج‌کننده نیاز داشته باشد، محتاج روایت‌هایی است که در عین دیدن مشکلات، اراده جمعی برای ساختن آینده را تقویت کنند. رسالت ما ترسیم مسیر گذار از معماری هراس به مهندسی امید است.

فعلی برخی دولتمردان شبیه ره‌ا کردن باغ به امید بارش دیم، بدون آبیاری و باغبانی است. انحطاط و زوال اخلاقی، علف‌خوردویی است که در غیاب باغبان و سیاست‌گذار فرهنگی آگاه، به سرعت جای گل‌های فضیلت را تنگ می‌کند. به خصوص اینکه همه می‌دانیم تمدن مدرن سیاست تهاجمی دارد و تلاش می‌کند رذایل جمعی خود را به نام فضایل به مردم دنیا بفروشد. اگر دولت بر این باور است نسخه درمان حجاب، فرهنگی است، باید بلدان کار فرهنگی از جنس کیمیاگری است، باید مس وجود را به طلای معرفت تبدیل کرد، نه اینکه صرفاً کوره را خاموش کرد. بدون بازگشت به آن انسان‌شناسی متعالی که آدمی را عزیز و کریم می‌خواهد و بدون مرزبندی قاطع با برخی سویه‌های رژیم‌ت‌محور فرهنگ مدرن، هرگونه انفعال به نام کار فرهنگی، در حکم تسلیم خاموش جامعه اسلامی در برابر سیلاب بنیان‌کن ابتذال است. راه میانه، راهسازای نیست. راه میانه تربیت کریمانه است که مسؤلیت آن امروز بیش از هر زمان دیگری بر دوش کسانی است که قدرت اجرایی کشور را در دست دارند.